

## این‌گونه فجیع به کشتن خود برخاستن

محمد حیدری

در سال‌های اخیر، آمار خودکشی در ایران و کشورهای خاورمیانه به حد بی‌سابقه‌ای گسترش یافته است. انواع نوظهوری از این پدیده، نظیر عملیات انتحاری در راه اهداف مذهبی و سیاسی یا اقدام به خودکشی به عنوان چالش یا سرگرمی، نیز به شدت بر این آمار تکان‌دهنده افزوده‌اند. این خودکشی‌ها چه انگیزه‌هایی دارند و چگونه باید آن‌ها را فهم کرد؟



تصویری از یک دانشجوی دانشگاه بجنورد منتشر شده که در حال تلاش برای خودکشی است. صورتش به سمت پایین، دست‌ها کمی با فاصله از بدن، و یکی از دست‌ها نیز مشت شده است. چندان آشکار نیست که او پشت به تصویر ایستاده یا روی‌اش به سوی ما است. او در میانه‌ی تصویر و بر لب بام ساختمانی ایستاده که تابلوی دانشگاه را می‌توان بر روی آن تشخیص داد. نیمه‌ی بیشتر تصویر را آسمان آبی اشغال کرده، و در سمت راست تصویر بزرگ از آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، دیده می‌شود. پرچم ایران نیز در همان سمت است. گویی که همه‌ی «نشانه‌ها و اشاره‌ها» یک‌جا جمع شده‌اند.

البته این دانشجوی در اقدام به خودکشی موفق نشده بود. اما چنین اقدامی، گاه نتیجه‌ی دیگری هم دارد. حدود یک ماه پیش، در هفتم آبان ماه، خبری دیگر از خودکشی یک دانشجو در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه بهشتی تهران منتشر شد. دانشجوی جوان از دانش‌آموزانی بود که در سال ۱۳۹۴ مدال طلای المپیاد کشوری در رشته‌ی ادبیات را کسب کرده و بعد از آن برای ادامه‌ی تحصیل در رشته‌ی حقوق وارد دانشگاه شده بود. بر اساس اخبار منتشرشده، او از بلندی ساختمان دانشکده‌ی حقوق، خود را به پایین پرتاب کرد و جان باخت.

خودکشی در ایران و سرزمین‌های پیرامون آن، خبری روزانه است. شاید بتوان گفت که در منطقه‌ی ما، انبوه کسانی که خودکشی می‌کنند، «کشتن خویشان» را به رفتاری عمومی تبدیل کرده‌اند. هم آن کسانی که خود را درمیانه‌ی بازار منفجر می‌کنند تا در کنار دیگران به کام مرگ روند، و هم آن کسانی که تنها خود را به قتل می‌رسانند تا از بودن خویش آسوده شوند: هردو گروه بخشی از این بحران بزرگ را ساخته‌اند. روزی نیست که خبری از انفجارهای انتحاری در این منطقه نرسد، و همچنین روزی نیست که خبر خودکشی جوانان و پیران و زنان و مردان به علت خشم از زندگی و یا ناتوانی از تحمل رنج‌های آن منتشر نشود. خودکشی در این‌جا، اگر یک آرزوی همگانی همچون «مهاجرت» هم نباشد، حداقل چیزی است به مانند سرطان که در حال گسترش است. اما برخلاف هر بیماری که در می‌رسد و ناخواسته جان می‌ستاند، اهمیت خودکشی در اراده‌ی آن است که پشت آن نهفته است. و عجیب نیست که حتی «بازی خودکشی» نیز در همین سرزمین‌ها ظهور می‌کند. این خودکشی‌ها هم البته انواع و انگیزه‌های مختلفی دارند.

## خودکشی به عنوان راه حل

کسانی هستند که با کشتن خویش در جست‌وجوی راهی برای رنج خویشان‌اند. ظاهراً زنده بودن و زندگی کار آسانی نیست، و خودکشی راه حلی برای رهایی از آن است، با این خیال که لابد بعد از آن، می‌توان آسوده بود. گزارشی می‌خوانم از قربانیان [بازی نهنگ آبی](#)، که نویسنده تأکید داشت در هند گسترش چشم‌گیری یافته است، هرچند که این بازی به جز هند، قربانیانی از دیگر کشورها نیز می‌گیرد. چند روز پیش، نوجوانی دوازده ساله در کشور آذربایجان خود را حلق‌آویز کرد و گفته می‌شد بهانه‌ی آن همین بازی دعوت به مرگ بوده است. به جز این بازی تازه رسیده، اخبار خودکشی در افغانستان و ایران و کردستان و عراق و ... آن قدر هست که هر چند روز یک بار در رسانه‌ها منعکس شود.

معمولاً خودکشی به عنوان راهی برای پایان رنج تصور می‌شود. گاه از سر دل‌سوزی و همدردی، و گاه از سر نگرانی، مردم تصور می‌کنند که خودکشی‌کنندگان، مرگ را مسیری آسان برای حل مشکلات یافته‌اند. حتی گاه شماتت می‌کنند و کنایه می‌زنند که ماندن و زندگی کردن سخت‌تر بوده و گریختن، کار ضعیفان است. اما آیا زندگی در تباهی، به شجاعتی بیشتر از انتخاب مرگ نیاز دارد؟

## خودکشی به عنوان روش

نوع دیگری از خودکشی هم هست که به روش و ابزاری برای جنگیدن تبدیل شده است، روشی برای ابراز خشم. در این جا، تن فردی که خودکشی می‌کند به چیزی مانند دشنه تبدیل می‌شود و در جان دیگران فرو می‌رود. حتی گاه قتل بی‌گناهان و عابران به عنوان ابزاری برای ابراز نارضایتی مورد استفاده قرار می‌گیرد. اخبار حمله‌های انتحاری در سه دهه‌ی گذشته به مرور افزایش یافته، و شاید علت آن فوران خشم نسلی ناکام بوده است که راهی به جز قربانی کردن خود برای انتقام گرفتن نمی‌شناخت.

تنها در افغانستان و طی یک سال گذشته، ده‌ها حمله‌ی انتحاری صورت گرفت و صدها تن کشته شدند. سال‌ها در ایران به چنین حملاتی «عملیات شهادت طلبانه» می‌گفتند که با گسترش این نوع حملات، گویا اخیراً استفاده از آن عبارت هم مسکوت مانده است. استفاده از خودکشی به عنوان ابزار جنگ سویه‌ای تاریک دارد، که توجهی بر نمی‌انگیزد. آن کسی که علاوه بر دیگران، خود را نیز کشته، نفرت عمومی را بر می‌انگیزد، اما به موضوع کندوکاو عمومی بدل نمی‌شود. در برخی مناطق، همچون عراق و افغانستان، حتی شاید این فرد هیچ‌گاه شناخته نشود. قربانیان بی‌گناه آن قدر هستند که جایی برای تأمل و دریغ بر سرنوشت آن که خود را منفجر کرده نمی‌ماند.

اما از آن جا که در خودکشی به عنوان روش جنگ نیز باز کسانی هستند که تصمیم به قتل خود می‌گیرند، به نظر می‌رسد که با کسب و کار مشابهی مواجه‌ایم. چه می‌شود که کسی آماده‌ی پاره پاره کردن خود می‌شود؟ شاید از ماه‌ها قبل یا هفته‌ها پیش آماده می‌شود، و به روز واقعه می‌اندیشد، و بارها تردید می‌کند و باز تصمیم می‌گیرد و بالأخره صبح آن روز بر می‌خیزد، ترس از مرگ را کناری می‌نهد، و در انبوه جمعیت ضامن بمب را می‌کشد؟ او در آن لحظه به چه چیز می‌اندیشیده است؟

معمولاً پاسخ‌های متفاوتی به این پرسش می‌دهند. برخی این افراد را کسانی می‌دانند که باورهاشان فاسد است و روح‌شان بیمار. شست‌وشوی مغزی شده‌اند و فریب خورده‌اند. برخی نیز معتقدند که این افراد از آن‌چه می‌کنند بی‌خبر اند. یا در خلصه‌ی ناشی از استفاده از مخدرها سیر می‌کنند، و یا اساساً خیر ندارند که قرار است چه اتفاقی بیفتد. کسانی هم هستند که می‌گویند این افراد، مجبور به این کار شده‌اند. چیزی یا کسی هست که گروگان جنایت‌کاران بوده، و فرد مجبور به این اقدام شده است. مردم نمی‌توانند باور کنند که کسی بدون جنون و دیوانگی، چنان باشد که بی‌دلیل به کشتن دیگران پردازد، حتی اگر خود پاره پاره شود. در این جا است که اراده‌ی فرد معمولاً فراموش می‌شود. و همچنان چیزی هست که آشکار نیست: این که بالأخره این افراد در دم آخر، خود تصمیم به کشتن خویش گرفته‌اند. انتخاب مرگ برای آدمی که به زندگی خو کرده، انتخاب آسانی نیست. حتی اگر باوری باشد، هر لحظه این باور می‌تواند دچار تردید شود. حتی اگر خلصه‌ای باشد، ترس مرگ می‌تواند خلصه را نیز بمیراند.

## خودکشی به عنوان سرنوشت

اگر خودکشی نه راه حل باشد و نه روش، شاید که باید پذیرفت بخشی از سرنوشت ما است. انسان تنها موجود زنده‌ای است که به پایان کار خود آگاه بوده، و تنها کسی است که مرگ‌اندیش است. نتیجه‌ی چنین خودآگاهی بزرگی، باید که کوشش او برای تداوم زندگی باشد. اما اگر «مرگ» سرنوشت محتوم ما است، پس چرا پایان کار در اراده‌ی ما نباشد؟ بدین معنی، هرچه خودآگاهی به فرجام کارمان عمیق‌تر باشد، امکان انتخاب ارادی آن بیشتر خواهد شد. و این خودآگاهی زمانی عمیق‌تر می‌شود که بندهای زندگی گسسته‌تر شوند و امید هرچه کم‌رنگ‌تر باشد. و مگر حقیقت زندگی چنین نیست؟ به این معنی، انتخاب خودخواسته‌ی مرگ، در سرزمین‌های ما، به عنوان واقعیت سرنوشت ما نیز هست. جایی که رنگ زندگی آن قدر فریبنده نیست که به ترس از مرگ بیانجامد.

